



آتیه‌نو

A T I V E N O

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
مدیر مسئول و رئیس شورای سیاست گذاری:
ابراهیم رستمیان مقدم
سر دبیر: اکبر هاشمی
معاون سر دبیر: رضا جمیلی
دبیر تحریریه: میترا فردوسی
مدیر هنری: سیدعلی رضا میرزامصطفی
صفحه‌ارایی: حمید ابراهیمی
ویرایش عکس: شبنم رضوانی
ویرایش متن: مریم مهرداد
تحریریه: نسرين ظهیری، فاطمه علی اصغر
آزاده افتخاری، امین جلالوند،مسعودشاه‌حسینی
حامد رسولی، مرتضی کریمی، مجتبی کلاه
پریسا امام‌وردیلو، بهاره اسادمی
با تشکر از: بیژن رضمانی، ابراهیم باقری،
صولت فروتن
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۶-۸۵۱۷۰۸۵
www.Atiyehnoweekly.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک:۸۵۱۷۰۹۱

مرگ چنین خواجه نه کاریست خرد...

جامعه مطبوعاتی کشور از دیروز سوگوار از دست‌دادن اسدالله مشایخی، از بهترین گزارش‌نویسان ایران است. مشایخی که سابقه فعالیت مطبوعاتی در روزنامه کیهان، مجله گزارش، ایران جوان و ایران جمعه را داشت، شب اولین روز تابستان، بر اثر حادثه تصادف درگذشت. او با قلم جادویی و نگاهی اجتماعی ژرف سال‌ها رسالت روزنامه‌نگاری اجتماعی را به خوبی ایفا کرد و تیم تحریریه هفته‌نامه آتیه‌نو نیز افتخار داشت که در ماه‌های نخست شروع فعالیت، این روزنامه‌نگار پیشکسوت را در کنار خود داشته باشد. جای خالی او بی شک ضایعه دردناکی برای خانواده ایشان و جامعه مطبوعاتی است، امید اینکه روح نجیبش غرق در آرامش ابدی باشد و دل بازماندگان به صبر آرام.

ایاتیه‌نو

جایی برای حرف‌های خودمانی

۱۶ | آتیه‌نو

حادثه‌ای که راوی ندارد

از همه لایق زندگی کردن‌اند. هزار بار لعنت به جاده‌ای که تو را راهی کام مرگ کرد. خدایا! این خبر مرا ویران نکند، مثل اسدالله مشایخی با مرام نیستم. مرد! من و تو با هم تنهائی‌ها کشیدیم. دارم بی‌کس‌تر می‌شوم. چگونگی رفتنش دردناک است. اسدالله مشایخی برای دیدن پسرش به شهریار می‌رود و توقف می‌کند تا انگوری بخرد. می‌رود پای دیوار تکیه می‌زند بدون آنکه بداند این دیوار وثیقه مرگش می‌شود و کلی آدم را داغدار می‌کند. دو راننده وانت با هم کورس می‌گذارند تا حال هم را بگیرند. بی‌خبرند حال ما را چقدر خوب گرفتند، ناگهان ماشین سومی از راه می‌رسد و هر سه ماشین ملحق می‌زنند و

می‌آیند با هم دعوا کردیم؟ خوب از خجالت هم درآمیدیم. حتما فراموش نکرده‌ای چطور آشتی کردیم. اسرا آمده بودند. رفتم تا قصر شیرین، جاده‌ها خالی بودند. با اسرا حرف زدیم. تو نوشتی، من هم نوشتم، نمی‌خواستم از تو کم بیاورم، اما تو راوی شجاع جنگ بودی و من در حوالی هنر. کاش رمان می‌نوشتی با آن قلم سحرآمیزت. مگر می‌شود یک تصادف، تو را از جهان گرفته باشد، مثل فروغ. روزگار می‌گذاشت مثل او بزرگ می‌شدی، ولی نامرد روزگار نیست. کاش بلند شوی، هزار بار مرا بزنی، ولی یک‌بار نمیری، یک‌بار خبر مرگت را نشنوم. زمانه پر یی‌داد است. کسانی را زیر حکم مرگ می‌فرستد که بیش



• محمد آقازاده •

• روزنامه‌نگار پیشکسوت •

اسدالله مشایخی دوست و همکار عزیزم چشم بر دنیا بست. نیمه شب است. سر گذاشتم بر شانه پسرم سهیل و زار می‌زنم. می‌خواهد آرامم کند. مگر می‌شود؟ چطور باور کنم هرگز نخواهم دیدت تا چشم در چشم هم از خاطرات بگویم و تف کنیم به بی‌معرفتی دنیایی که قدر تو را ندانست؟ مگر قول نداده بودی خبر بازنشستگی ات را به من بدهی، دریغ که ندادی! لعنتی، لعنتی! حقت نبود بروی! اسدالله یادت

بحث داغ شبکه‌های اجتماعی

اسپانیا برد، اما ایران نباخت

با این عکس گریه کردند. صبح جانبازی زنگ زد و از خاطره همرزم‌ش گفت که همین‌طور روی مین رفت تا خط باز شود. جمله‌اش قاب شد در قلم: علی آقا دیشب خودم را در زمین می‌دیدم، مثل ماهایی که با دست‌خالی با صدام و مجهزترین ارتشش جنگیدیم. آخ جنگ... سسی خرداد ۹۷ بچه‌ها خط را نگه داشتند. فرمانده کی‌روش و سر‌بازانش با آخرین اتم وجودشان جنگیدند. باختیم؟ فدای سرمان. مهم این است لذت بردیم. مهم این است نشان دادیم حق‌مان حضور در بالاترین سطح است. افتخار کردیم و البته حسرت خوردیم، چرا؟ چون فهمیدیم با این سرمابه‌های انسانی با پروفسور کی‌روش می‌توانیم تحسین دنیا را داشته باشیم، اما با این مدیران... خودتان جمله را در ذهن‌تان کامل کنید. «احسان یکی دیگر از کاربران برای این صحنه ماندگار نوشت: «باید به این یوزهای ایرانی افتخار کرد، با جون و دل و با تمام وجود بازی کردند، بازیکن ما سینه‌اش رو جلو لگد حریف گذاشت تا توپ از خط دروازه عبور نکند و گل نخوریم، اطمینان دارم با وجود کی‌روش دوست‌داشتنی می‌توانیم صعود کنیم.» هیجان این بازی، اما تنها برای فوتبالی‌ها نبود، مهرخ، یکی از کاربران غیرفوتبالی شبکه‌های اجتماعی است که این‌طور برای بچه‌های تیم ملی فوتبال نوشته است: «همتون بهترین بودید، منی که هیچی از فوتبال نمی‌دونم، دیدم که چطور جنگیدین. شاید مثل اسپانیا که بهترین و پرستاره‌ترین تیم دنیاست نباشیم، اون‌ها فوتبال رو تو آ کادمی یاد گرفتن و شما توزمین‌خاکی و توپ‌پلاستیکی دولایه، شماها ا تا نکتون از سردار آزمون که داره بهش کم‌لطفی میشه تا بیرانوند شیرمرد،



ستاره‌های درخشان ایرانید و همه بهتون افتخار میکنن.» مرتضی یکی دیگر از کاربران فعال شبکه‌های اجتماعی این‌گونه از نقش سرمربی تیم ملی برای ایجاد اتحاد ما در راه رسیدن به رؤیاهایمان، می‌نویسد: «با کارلوس کی‌روش هر کاری شدنی به نظر می‌آید، خودش معتقده رویا ساختن مجانبه و شانس برای تیمی هست که تلاش کنه و بجنگه، حالا منتظر بازی با پر تعالیم تا رویای صعود رو محقق کنیم، هیچ‌وقت اینقدر تبسم نبودیم، همه برای یکی، یکی برای همه.» او با انتشار همان عکس ماندگار دفاع بچه‌های تیم ملی از دروازه ایران، این‌طور نوشت: «بجنگ تا آخرین لحظه دفاع کن با همه وجودت: از این عکس معنادارتر؟!» در این میان اما مانند روال همیشه در شبکه‌های اجتماعی کسانی نیز بودند که به ایرادگرفتن و انتقاد از تیم ملی پرداختند. آن‌ها این‌بار سردار آزمون را از دم‌تغ انتقاد گذراندند تا اشک او را در دومین بازی جام‌جهانی در بیاورند. سردار، اما هوادارانی داشت که در این شرایط سخت از او حمایت کنند و به او انگیزه دهند تا در بازی بعد، اعتمادبه‌نفسش را از دست ندهد. کاربری به نام عسل برای او نوشت: «بلند شو مرد، قلب هشتاد میلیون نفر با تو بود در مقابل کسانی که نمی‌توانم فعلشونه سر خم نکن. تیم ملی ما با وجود نکت‌ک شما تیم ملی شده، حرف عده‌ای همیشه منتقد، حرف تمام ایران نیست.» زهرا یکی دیگر از کاربران شبکه‌های اجتماعی بود که در صفحه رسمی تیم ملی فوتبال در اینستاگرام، با تگ کردن نام سردار آزمون برای او این‌طور نوشت: «سردار جان! نمی‌دونم این کامنت‌رو میخونی یا نه، اما کسایی هم مثل ما هستن که قدرانت هستن. چشم و امیدمون به توست و امیدوارم در بازی بعدی و در تمامی لحظه‌ها کنار تیمت باشی. می‌دونیم که تو بازنده نیستی و ما ازت انتظار داریم همین‌طور قوی به راهت ادامه بدی.» کاربری به نام علی نیز این‌طور جواب انتقادها را داد: «به جای این همه انتقاد از این بچه‌ها که با کمترین امکانات اینقدر خوب بازی میکنن، بهشون روحیه بدین، همه ما تا قبل از جام‌جهانی می‌گفتیم ایران با بدترین نتایج می‌بازه، ولی سه امتیاز گرفتیم. تازه جوری بازی کردیم که حالا ما توقع برد پرتغال را هم داریم.



• ساختمان نیمه‌کاره -۱۳۸۰ •

• مسعود شابانی •

جام جهانی ما

کمتر رویدادی به‌اندازه فوتبال می‌تواند توجه آدم‌ها را معطوف به خود کند. رویدادی که در یک آن، می‌تواند همه را غمگین، شاد و به هیجان بیاورد. به‌خصوص اگر در عالی‌ترین سطح آن در حال برگزاری باشد. شروع جام‌جهانی فوتبال باعث‌شده همه‌جا رنگ و بوی فوتبال به خود بگیرد. به هر کوی و برزن و مکان و محله‌ای که پا می‌گذاری، صحبت از فوتبال و بازی‌های جام‌جهانی است. این توجه وقتی بیشتر می‌شود که تیم ملی فوتبال کشورمان هم در این کارزار جهانی حضور دارد. ساختمان ما از روزهای قبل از شروع جام، درگیر آن شده است. از خواب افتادن بچه‌ها و دیر آمدنشان با چشم‌های قرمز و پف‌کرده تا درگیری بر سر یک تیم. گاهی طرفداری از یک تیم و تعصب روی آن، گاهی باعث تشنج و بالاگرفتن بحث بین بچه‌ها می‌شود. به‌خصوص حمزه تعصب زیادی روی تیم مورد علاقه‌اش دارد. حمزه به‌خودی‌خود، آدم تندم‌زاجی است و در حالت عادی به‌سختی می‌توان ارتباط بدون تنش با او برقرار کرد. اگر فردی به تیم موردعلاقه‌اش حرف نامربوطی بزند که دیگر کنترلش بسیار سخت می‌شود. همه‌گیرشدن فوتبال اثرات دیگری هم روی مردم ساختمان ما گذاشته. یکی مثل دوستمان احد، یک چکش می‌زند و چندبار موبایلش را چک می‌کند. همیشه حواشی هر رویدادی از متن آن جذاب‌تر است. احد هم از طریق شبکه‌های مجازی حواشی جام‌جهانی را دنبال و به بقیه دوستان منتقل می‌کند. البته دوستان دیگر هم از این حیث بی‌کار ننشسته‌اند و هرازگاهی به گوشی‌های خود پناه می‌برند. اما نه به‌اندازه احد. احسان هم که روزی روزگاری فوتبال بازی می‌کرده و داستان‌ها و خاطرات زیادی از دوران فوتبالتش دارد، وظیفه تحلیل بازی‌ها را دارد و به‌نوعی حرفش سند است و روی تحلیل‌های او کمتر کسی حرف می‌زند. خب هر چه باشد، چند باری بیشتر نسبت به بقیه، پایش به‌توپ خورده. در ساختمان ما تنها کسی که علاقه‌ای به فوتبال ندارد و آن را دنبال نمی‌کند دوستان مرتضی است. معمولاً سرش به کار خودش گرم است و هیچ‌گاه وارد بحث‌های فوتبالی بچه‌ها نمی‌شود. فقط برخی شب‌ها که ناچار است کنار بقیه فوتبال تماشا کند، صبح روز بعد می‌گوید، نفهمیدم قرمزها برنده شدند یا سفیدها. تنها شناخت فوتبالی‌اش همان رنگ لباس‌های تیم‌هاست. به هر صورت، فوتبال به آینه تمام‌نما و بهترین ورزش هر کشوری تبدیل شده. خوشبختانه تیم فوتبال کشورمان هم موفق شده خود را به جمع تیم‌های حاضر در جام‌جهانی برساند و در این فستیوال بزرگ شرکت کند و باز هم خوشبختانه تا به اینجای کار دو بازی خوب و پر امید ارائه کرده و موجب فخر و مباهات‌مان شده.



• زیر پوست شهر -۱۴۳ •

• نسرين ظهیری •

مرگ گزارش‌های زیبا

آن مرد رفته است. دنیای حزن‌آلود را رها کرده و آن را برای ما جا گذاشته. اسدالله مشایخی روزنامه‌نگار قدیمی با قلم جادویی بی‌ظنیر و کم‌یاب درگذشت. روزنامه‌نگاری که حتی نتوانست بازنشسته شود و بیمه درست و حسایی نداشت و تا همین اواخر درگیر مسئله بیمه بود. در این ستون کم‌جا شرح گزارش‌های زیبا و بی‌ظنیرش ممکن نیست. نوشته‌هایی که ما را از زمین می‌کند و قدری به آسمان نزدیک می‌کرد. تنها خاطره‌ای از او سهم حقیر روزنامه‌نگاری بزرگ می‌شود. جایی می‌گوید: «خاطراتی که می‌خواهم برای شما بیان کنم به سال ۵۷ و اوایل ۵۸ و پس از آن به دوران بعد از جنگ بازمی‌گردد. یادم می‌آید در آن سال‌ها در خیابان ولیعصر دهکده‌ایی ایجاد شده بود. برخی از این دهکده‌ها در پیاده‌رو ضلع غربی خیابان ولیعصر بودند. آن زمان ما در محله پیروزی زندگی می‌کردیم و دو تا از هم‌محله‌های ما نیز در خیابان ولیعصر دهکده داشتند و نوار کاست می‌فروختند. اسم یکی از آن‌ها «محمود جقیقل» و دیگری «فرشید خال» بود. آن‌ها با یکدیگر همکار بودند و دهکشان نزدیک سینما آفریقا بود.

این دو برای آنکه نوارهای کاست‌شان را بفروشدن جلف‌بازی می‌کردند تا اینکه یک روز رفتم گزارش را به برادرش دادیم که او دارد آبروی محله ما را می‌برد و باید او را جمعش کنید. گذشت تا اینکه من در سال ۶۳ سر از روزنامه کیهان درآوردم و در آن زمان قرعه به نام من افتاد و در عملیات‌های متعددی به عنوان خبرنگار حضور پیدا می‌کردم. جنگ در جریان بود. یادم می‌آید که برای تهیه گزارش از عملیات کربلای ۵ به کانال ماهی رفته بودیم. دشمن در این منطقه بسیار بمب و آتش می‌انداخت و شرایط به‌گونه‌ای شده بود که به اصطلاح، من «گپ» (ترسیده بودم) کرده بودم. در آن کانال نشسته بودم که دیدم یکی می‌آید و می‌رود و دستور هم می‌دهد. نگاه کردم و متوجه شدم که قیافه‌اش آشناست، او محمود جقیقل بود. جنگ تمام شد و با دفتر پایداری و آقایان مرتضی سرهنگی و سعید علامیان همکار شدیم. من ماجرای محمود جقیقل را گزارش قصه کردم. اما چاپ نشد. گفتند که قهرمان این قصه سیگار کشیده و اولش جلف بوده. متأسفانه افرادی این مسئله را عنوان کردند که خودشان در جنگ هم حضور داشتند. من تاکنون نپذیرفتم‌ام که کتاب به چاپ برسد، چون می‌خواهم همان‌طور که هستند قهرمان داستان باقی بمانند.»



• سرعت گیر - ۹ •

• عبدالله مقدمی •

«گفت: اگر لالایی نخوانی، کپه مرگم را می‌گذارم!» این لطیفه را شنیده بودید یا نه؟ به هر حال فرقی نمی‌کند، چون این دیگر برای هیچ‌کدام از ما «جوک» نیست، خاطره است. می‌گویید نه؟ اگر قافلتش را داشتید نگاهی به بازار ارز بیندازید. یعنی هر وقت آمد این بازار ملتهب ارز (توجه داشته باشید: دلار نه‌ها! ارز) بخوابد، یکی از مسئولان محترم از گوشه‌ای سر برمی‌آورد و می‌زند زیر آواز: حالا نخوان، کی بخوان! یکی‌شان خیال‌مان را

بابت همه چیز راحت می‌کند. یکی‌شان تاکید می‌فرماید که هیچ‌کدام از گرانی‌ها واقعی نیست و تقصیر خود مردم است که با واقعیت زندگی نمی‌کنند. آن یکی اظهار می‌دارد که همه قیمت‌ها حباب است و اگر صبر کنیم و تترکیم، حباب‌ها خودشان می‌ترکند. یکی‌شان یک‌باره نعره‌از جگر برمی‌آورد که «مگر ما-دور از جان- ناخن شست‌مان برگشته باشد که بگذاریم مردم خوب و نجیب و نازنین از ناحیه ارز لطمه‌ای بخورند.» خلاصه هر کدام از این قهرمانان عرصه سخنرانی و مصاحبه می‌زنند زیر لالایی خواندن.

گفت: می‌خوانم فقط بهر خدا

گفت: از بهر خدا یک دم بخوان! در نهایت هم نتیجه می‌شود: آواز «گنج‌شک لالا» با مخلوط صدای خشایار اعتمادی و چاووشی، تازه آن هم، وقتی که با هم دعوای‌شان شده باشد! خب: حالا تولیدکننده بخواب! تاجر بخواب! بازار بخواب...! مگر می‌خواید لامصب، تازه اینکه چیزی نیست. پادتان هست یک بنده‌خدایی با خودش می‌گفت: «چی فکر می‌کردیم، چی شد؟! این یکی هم برای ما مردم نجیب و خوب و مهربان! خاطره شده است. کی؟ همان وقت که داشتیم با خودمان می‌گفتیم: دمش گرم! اگر ارز از حالت دورنخی دربیاید چه صفایی

بکنیم که یک‌هوا از سه‌نرخ بشد! خواب می‌دیدم که ارزان شد دلار ارز آمد توی کشور با قفطار چندروزی وضع‌مان برگشته بود اوپاده بود... من پشش سوار! به هر حال همه این‌ها را نوشتیم که بگوییم: مسئولان نجیب و خوب و مهربان! جان هرکس که دوستش دارد چندروزی نرنید زیر آواز، بلکه این بچه بخوابد. خاک به سرم! ارز به هوش اومده میلون فردوسی به جوش اومده سکه بی‌اعصاب به خروش اومده بخواب‌ننه! یا سر و دوگوش اومده!